

امام علی (ع)، ولی تام خدا

مطالعه در باب انسانی که نه تنها دوستان بلکه دشمنانش در وصف او نیکی‌های زیادی را گفته‌اند، شگفتی‌آفرین است.



مطالعه در باب انسان، که نه تنها دوستان، بلکه دشمنانش، در وصف او نکات، نداد، گفته‌اند، شگفتی‌آفرین است. حضرت امیر، انسان والامقامی است که جهانیان مبهوت افعال و اخلاق اویند و یکی از نکات قابل تامل در باب حضرت امیر، انتساب تقریباً تمام فرق عرفانی اهل تسنن به ایشان است. همین نکته موجب شد تا با دکتر محمود شیخ، عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، درباره علت گرایش عرفا و صوفیان اهل سنت به حضرت علی(ع) به گفت و گو بنشینیم. دکتر شیخ درباره جنبه های درخشان مقام حضرت علی (ع) گفتند که چطور موجب شده حتی در میان عرفای اهل سنت، انتساب یافتن به ایشان، افتخاری به حساب آید.

گفته می شود در عالم تسنن تقریباً تمام سلسله های تصوف به امیرمومنان می پیوندند. این عبارت تا چه اندازه درست است؟

انتساب سلسله های تصوف به امیرمؤمنان روشن تر از آن است که محل پرسش واقع شود. مطلبی که بسیاری از محققان بر آن تمرکز دارند اولاً چرایی کوشش متصوفه برای انتساب خود به حضرت امیر، ثانیاً صحت این انتساب ها و ثالثاً گستردگی آن در میان سلسله های صوفیه است. اجازه دهید کمی در این باره گفت و گو کنیم. اسلام دینی ذوابعد است، هم بعد فقهی و حقوقی دارد و هم بعد کلامی و عقلی و هم بعد معنوی و عرفانی؛ تکیه کردن صرف روی یکی از این جهات و ندیدن ابعاد دیگر، از نظر حقیر، ظلم در حق اسلام است. از همان نخستین ادوار توسعه اسلام، برخی از دانشمندان مسلمان به بعد فقاہتی توجه کردند، برخی متوجه مسائل عقلی و کلامی شدند و برخی بر معنویت و عرفان اسلام چشم دوختند؛ تصوف، جریانی در فکر و فرهنگ اسلامی است که بعد معنوی اسلام را در کانون نگاه و تفسیر خود از اسلام قرار داده است؛ لذا به چهره هایی از بزرگان و صحابه که در این زمینه سرآمد بوده اند ارادت ورزیده است؛ سر توجه به اهل بیت در کلام صوفیان نیز همین است. بسیاری از متصوفه نیز چنان که اشاره داشتید، علی(علیه السلام) را پدر معنوی تصوف می دانند.

آیا این مساله در دوره های اخیر مطرح شده یا سابقه طولانی دارد؟

این مطلب، امری بدیع و از مخترعات دوران اخیر نیست و از همان آغاز شکل گیری تصوف، ولایت یکی از اصول اساسی آن بوده و علی(ع) به عنوان ولی تام خداوند مورد توجه نخستین جریانات متصوفه بوده است، لذا می توان تصوف را در دوستی اهل بیت پیامبر(ص) همنوای شیعیان قلمداد کرد. چنان که معروف است غالب سلسله های آنان خود را به امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) می رسانند. اصرار قریب به اتفاق متصوفه بر انتساب معنوی به امامان شیعه نشان دهنده عمق محبت و علاقه آنان به اهل بیت(علیهم السلام) است. اگر سلسله این انتساب ها از نظر تاریخی صحیح باشد، که خود نشان دهنده منشأ مشترک تصوف و تشیع است و اگر صحیح نباشد، نفس تلاش صوفیه برای منتسب کردن خود به خاندان پیامبر نشان از تعلق خاطر عمیق آنها به اهل بیت و معارف این بزرگواران دارد.

انتساب به اهل بیت از چه راه هایی صورت گرفته است؟

گفته اند انتساب صوفیه به اهل بیت در چهار طریق منحصر است؛ طریق کمیل بن زیاد که به علی (علیه السلام)، طریق ابراهیم ادهم که به امام سجاد(علیه السلام)، طریق بایزید که به امام صادق(علیه السلام) و طریق معروف کرخی که به امام رضا(علیه السلام) می رسد. البته این ادعای متصوفه است و صحت تاریخی این مدعا محل بحث و تردید است. علاوه بر این متصوفه به ذکر ائمه در کتب خود اهتمام می ورزیده اند و همواره از آنان به عنوان اولیای دین یاد می کرده اند و حجم و نوع یادکرد آنان از ائمه با آنچه درباره خلفا و دیگر صحابی آمده، قابل قیاس نیست. علاوه بر این متصوفه در آثار خود روایاتی را مبنی بر تحول بزرگان زهاد بر اثر ملاقات با اهل بیت کرده اند. داستان ملاقات کسانی مانند بشر حافی، شقیق بلخی، معروف کرخی و حسن بصری با اهل بیت اگر حتی صحیح هم نباشد، نشانه اعتقاد متصوفه بر احاطه معنوی امامان شیعه بر بزرگان صوفیه است. همچنین بسیاری از پیران و سرسلسله های صوفیه مانند صفویه، بکتاشیه و... و کسانی چون جنید و... خود را از سادات معرفی می کرده و خود را به سیادت مفتخر می دانسته اند؛ این امر نیز، گرچه در بسیاری از این انتساب ها تردیدهای فراوان وجود دارد، نشان دهنده ارادت و اعتقاد صوفیان به اهل بیت است. این ادعاهای سیادت اگر صحیح باشد، می تواند از وجهی موید وجود معارف اهل بیت در متصوفه باشد و اگر صحیح نباشد، نشانه وجود باور و اعتقاد قلبی متصوفه بر سیادت اهل بیت است که اقطاب را بر چنین کاری واداشته است.

این شواهد، همگی نشان از وجود محبت اهل بیت در میان متصوفه دارد، اما این محبت را نمی توان نشانه ای از تشیع آنان به معنای خاصش، به عنوان یک مذهب کلامی و فقهی دانست. البته صوفیانی که به علی(علیه السلام) و خاندان او عشق می ورزیده اند، بعدها در طول تاریخ، تشیع را به عنوان مذهب کلامی و فقهی خود نیز برمی گزینند.

کدام آثار و فضایل حضرت علی(ع) موجب شده است که عرفای اهل سنت برای ایشان وجه عرفانی قائل شوند؟

طبیعتاً متصوفه بیشتر متوجه ابعاد و وجوه معنوی زندگی حضرت امیر بوده اند. زندگی و اقوال و احوال امیرالمومنین نشان می

دهد که ایشان بیش از دیگر صحابه پیامبر به جنبه های باطنی و معنوی اسلام توجه داشته و طبیعتاً متصوفه نیز نمی توانسته اند سخن از معنویت و عرفان به میان آورند اما یادی از اصلی ترین چهره معنوی در میان صحابه نکنند. جز امام علی، متصوفه به همین دلیل، به دیگر امامان شیعه نیز توجه داشته اند؛ حال آن که این انتساب ها صحیح است یا خیر، خود بحث دیگری است. نفس این ادعا که ما به علی می رسیم اولاً نشان می دهد که وجود امیرالمومنین چه جایگاهی در بعد معنوی اسلام دارد و ثانیاً گویای این مهم است که متصوفه به خاندان پیامبر(ص) و نحوه تفسیر آنان از اسلام، علاقه مند و با آن همسو بوده اند.

کدام یک از عرفای بزرگ باورهای عرفانی خود را منتسب به امام می دانند؟

پاسخ این پرسش در این مجال اندک، بحر در کوزه ریختن است. نمونه ها بیشتر از آنند که بتوان آنها را برشمرد. از «التعرف کلابادی» که در آن نام شش امام اول شیعه را در صدر فهرست کسانی که در باب معارف صوفیه سخن گفته اند، قرار داده شده است تا «هجویری» که از ائمه با عنوان امامان صوفیه و بلافاصله بعد از خلفای راشدین نام برده است و عطار که اثر مشهور خود، تذکره الاولیاء را با شرحی مستوفی درباره امام صادق(علیه السلام) آغاز و با شرح مبسوطی درخصوص امام باقر(علیه السلام) به پایان می برد و به شکل نمادین احوال بسیاری از متصوفه و اولیا را در میانه ذکر آن دو تشریح می کند تاکنون کمتر اثری می توان یافت که در آن از اهل بیت و امام علی یادی نشده باشد. حتی کلمات متصوفه درباره محبت اهل بیت فراوان است، مثلاً از حلاج عبارتی نقل شده که در آن سوگند می خورد که خدا هرگز کسی را برای دوست داشتن خویش، بیش از محمد و ذریات او خلق نکرده است و محمد و خاندانش همه برای بهشت آفریده شده اند. همین طور سنایی در پاسخ سلطان سنجر که از مذهب او پرسیده، در قصیده ای با مطلع «کار عاقل نیست دل در مهر دلبر داشتن» صراحتاً دینش را محبت علی می خواند:

احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد / دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن
ای به دریای ضلالت در گرفتار آمده / زین برادر یک سخن بایست باور داشتن
بحر پر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف / بی سفینه نوح نتوان چشم معبر داشتن
گر نجات دین و دل خواهی همی تا چند از این / خویشتن چون دایره بی پا و بی سر داشتن
من سلامت خانه نوح نبی بنمایمت / تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن
شو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام / تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن؟
چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است / دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن
من چه گویم چون تو دانی مختصر عقلی بود / قدر خاک افزون تر از گوگرد احمر داشتن
از تو خود چون می پسندد عقل نابینای تو / پارگین را قابل تسنیم و کوثر داشتن
مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد / حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن
آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر / کافر گر می تواند کفش قنبر داشتن.
حورا نژاد صداقت / جام جم